

آشوب و بی‌نظمی بزرگ در نظام جهانی و آلترناتیو انقلابی

مریم جزایری

۱ - امپریالیسم آمریکا به سوی یک «توفان کامل»*

حدت‌یابی هم‌زمان و آمیزش استثنائی تضادهای گوناگون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک، امپریالیسم آمریکا و جهان سرمایه‌داری را سرعت به سوی وضعیتی می‌راند که «توفان کامل» بهترین واژه برای توصیف آن است.

گلوبالیزاسیون به ضد خود تبدیل می‌شود

گلوبالیزاسیون یا گسترش جهانی و پُر هرج و مرج سرمایه‌داری، در بیست سال گذشته با تمام قوا هر مانعی را در مقابل بسط و گسترش سرمایه‌کنار زد، دور افتاده‌ترین نقاط جهان و بی‌اهمیت‌ترین رشته‌های تولید را در نوردید و جهان سرمایه‌داری در هم تنیده‌تری آفرید. سرمایه با سرعت و نرخ سودهای بی‌نظیر انباشت کرد اما گسل‌ها و شکننده‌گی‌های جدید و جدی‌تری در ساختارش پدیدار شد. سقوط مکرر بازارهای مالی در دهسال گذشته که هر بار مخرب‌تر و در مقیاسی عظیم‌تر سربلند کرده‌اند بازتابی از این بحران ساختاری- جهانی سرمایه‌اند. آزادی عمل‌های دوران «پایان جنگ سرد» و گلوبالیزاسیون یک به یک بر گردن نظام سرمایه‌داری گره می‌خورند و آن را تهدید می‌کنند.

تا بیست سال پیش نظام جهانی بر محور رقابت دو بلوک سرمایه‌داری امپریالیستی غرب و شرق (یکی به سرکردگی آمریکا و دیگری با سرکردگی شوروی که تحت لوای «سوسیالیسم» با بلوک سرمایه‌داری امپریالیستی غرب برای کسب مناطق نفوذ در جهان رقابت می‌کرد) استوار بود. اما با فروپاشی شوروی آن «نظم امپریالیستی» که روابط قدرت سیاسی را میان قطب‌های سرمایه‌داری جهانی تنظیم می‌کرد نیز فرو ریخت. «جنگ سرد» میان این دو بلوک امپریالیستی (که چندان هم «سرد» نبود زیرا با جنگ‌های «نیابتی» که در سه قاره‌ی آسیا، آفریقا و آمریکا لاتین به راه می‌انداختند و با نفوذ در جنبش‌های «رهائی‌بخش» آمال مردم را به خاک و خون کشیده و آنان را گوشت دم توپ رقابت‌های خونین خود می‌کردند) پایان یافت و دوران گذار پر تلاطمی در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی آغاز شد. اما دوران گذار به استقرار نظامی نسبتاً با ثبات منتهی نشد و امروز نمای انفجارات بزرگ در افق پدیدار گشته و صدای غرش گردبادهای تند در سطح جهانی و در کشورهای خاص از دور و نزدیک به گوش می‌رسد.

با فروپاشی شوروی، هیئت حاکمه‌ی آمریکا در پی استفاده از آن شرایط برای تضمین «یک قرن آمریکائی جدید» و در پاسخ به ضرورت استقرار نظامی نوین در جهان، دو رویکرد اتخاذ کرد: یکم، دامن زدن به گلوبالیزاسیون سرمایه‌داری و دوم به کار گرفتن نیروی نظامی خود برای دخالت در اقصی نقاط جهان تحت استراتژی نظامی «جنگ بازدارنده». بدین ترتیب فرآیند گلوبالیزاسیون سرمایه‌داری با پشتوانه‌ی ماشین جنگی آمریکا آغاز شد. پُپ‌های مکنده‌ی سرمایه‌داری جهانی با قدرتی چندبرابر گذشته به مکیدن حاصل کار و دسترنج و ثروت‌های مردم جهان پرداختند. نتیجه‌ی اجتماعی این فرآیند پدید آمدن اشکال جدیدی از «بردگی» (بخصوص در تجارت «سکس»)، نابودی اقتصادهای بومی که منبع معیشت میلیاردها نفر است، جابجائی عظیم انسان‌ها از روستا به شهر و از کشور به کشور، رشد و گسترش شکاف‌های طبقاتی و فقر در همه‌ی نقاط جهان منجمله در خود جوامع غرب است که از دوران جنگ جهانی دوم به این سو بیسابقه می‌باشد.

در آمریکا شکاف‌های طبقاتی بخش بزرگی از توده‌ها را در شرایط مردم فقیر «جهان سوم» قرار داده است. با پایان «جنگ سرد» هیئت حاکمه‌ی آمریکا برنامه‌های رفاهی چون «نیو‌دیل» (یا پیمان جدید که قبل از آغاز جنگ جهانی دوم و در زمان ریاست جمهوری روزولت در پاسخ به رکود بزرگ و خطر انقلاب در آمریکا بعنوان امتیازی به کارگران و محرومان ارائه

شد) و «جامعه‌ی بزرگ» (که در زمان ریاست جمهوری لیندون جانسون وبعنوان امتیازی در پاسخ به جنبش حقوق مدنی سیاهان و جنبش ضد جنگ ویتنام و جنبش زنان ارائه شده بود) را گام به گام برچید. تنبیه جایگزین «امتیاز دادن» به توده‌های مردم شد. بطوریکه که در دهسال گذشته شمار زندانیان دو برابر شده است و امروزه دو میلیون و سیصد هزار نفر (عمدتا از میان سیاهان) در زندان به سر می‌برند. چندین برابر این تعداد محکومیت تعلیقی داشته و یا به قید ضمانت در خارج از زندان‌اند. حاصل آنکه بیش از شش میلیون آمریکائی به دلیل آنکه مجرم شناخته می‌شوند از حق رای، حق دریافت حقوق بیکاری و دیگر خدمات اجتماعی محرومند. در واقع ستم‌ملی و تبعیض علیه سیاهان امروز از این طریق صورت می‌گیرد. این فقط یکی از گسل‌های اجتماعی با پتانسیل انفجارات بزرگ در کشور آمریکاست.

گوشه‌ای از نتایج استثمار گلوبالیزه یا نئولیبرالیسم را می‌توان در وضعیت مکزیک دید. ۴۴٪ از مردم مکزیک در فقر زندگی می‌کنند و ۱۸ میلیون نفر در فقر شدید و از کمبود مواد غذایی رنج می‌برند. نسبت به سال ۱۹۹۴ که پیمان نفتا امضاء شد (یعنی سرمایه‌داری نئولیبرالی گریبان مکزیک را گرفت) حداقل دستمزد ۴۰٪ سقوط کرده است. ۵٫۱٪ مردان و ۹٫۴٪ زنان بدون دستمزد کار می‌کنند. فرزندان فقرا به جای مدرسه باید کار کنند. (رجوع کنید به اسناد دیپلماتیک محرمانه‌ی آمریکا که توسط ویکی‌لیکس منتشر شده است). خدمات دولتی چون آموزش، بهداشت، آب آشامیدنی، برق و گاز و غیره خصوصی سازی شده و از دسترس میلیون‌ها تن خارج شده است. میلیون‌ها دهقان از روستا به شهر و از مکزیک به آمریکا و کانادا مهاجرت کرده‌اند. اینان در آمریکا زیر فشار فقر به هر درجه از استثمار تن می‌دهند بطوریکه وضعیت آنان به «برده‌گی مدرن» تشبیه شده است. در این اقتصاد نئولیبرالی تجارت مافیائی مواد مخدر تبدیل به اقتصاد مسلط شده است که میلیون‌ها نفر را درگیر کرده و ساختارهای دولتی «متعارف» را نیز از هم پاشانده است. این وضعیت مکزیک است - کشوری که در واقع حیاط خلوت امپریالیسم آمریکا محسوب می‌شود.

سرمایه داری کاملاً مرزهای عملکرد «متعارف» را پشت سر گذارده و قانوناً از طریق بازی‌های مالی چون وصل کردن مواد خوراکی و مسکن مردم به بازارهای سهام (در واقع به قمارخانه‌ها)، تحمیل مالیات بر درآمدهای بالاتر تحت عنوان «شرایط اضطراری ملی» (یعنی در خطر قرار گرفتن بانک‌ها و نهادهای مالی)، حذف سوبسیدها و دیگر خدمات اجتماعی و نابودی افسارگسیخته‌ی منابع زیست محیطی چون جنگل‌ها و دریاچه‌ها، بی‌وقفه تصرف و مصادره و غارت می‌کند. هم‌زمان برای خفه کردن پرولتاریا و دیگر کارکنان جامعه بطور بیسابقه و افسارگسیخته از ابزار تنبیه و کنترل غیر اقتصادی استفاده می‌کند. بطور مثال، تعبیه‌ی دوربین‌های پائیدن دائمی مردم در محلات کار و زندگی‌شان که انگلستان مقام اول را در این زمینه بدست آورده است. دولت‌های غربی بخصوص آمریکا در هر جا که لازم بدانند «حقوقی» را که قانون بورژوائی به شهروندان‌شان داده است زیر پا می‌گذارند. استراق سمع، نفوذ در سندیکاها و جنبش‌ها و صدور حکم ترور افراد آمریکائی که «خائن ملی» شناخته شده‌اند توسط رئیس جمهور آمریکا، استفاده از سیستم بیومتریک توسط آمریکائی‌ها برای ثبت مشخصات بیولوژیک خارجی‌هایی که وارد آمریکا می‌شوند و همچنین استفاده از آن در گلوگاه‌های ورودی شهرهای افغانستان و مرزهای پاکستان و عراق، تعبیه‌ی دروازه‌های «اشعه‌ی ایکس» که حتا امحاء و احشاء بدن را نشان می‌دهند که در حال حاضر در برخی فرودگاه‌ها بطور آزمایشی استفاده می‌شوند اما براحتی قابل تعبیه در گلوگاه‌های بین شهری‌اند - همه و همه تبدیل به جزئی لاینفک از عملکرد دموکراسی‌های غربی شده است. تشدید نژادپرستی، ستم‌گری ملی، و مردسالاری و پدرسالاری، تاریک اندیشی دینی و به راه انداختن نزاع‌های قومی نیز مکمل زرادخانه‌ی امنیتی امپریالیست‌ها و مرتجعین در چنین شرایطی است.

حدت یابی تضادها در درون امپریالیست‌ها

با این حال بحرانی که سرمایه‌داری با آن دست به گریبان است بحرانی نیست که فقط با «خوردن» پرولتاریا و نابودی محیط زیست حل بشود. این بحرانی است که از حرص و آز ذاتی و غیرقابل کنترل سرمایه به تولید سودآورتر برمی‌خیزد و به ناچار به رقابت دیوانه‌وار سرمایه‌های مختلف در ابعاد جهانی دامن می‌زند. سرمایه‌ها نیز باید همدیگر را بخورند! تا بحران سرمایه

حل شود. این دینامیک، به آشوب در میان خود سرمایه‌داران و دولت‌هایشان نیز دامن می‌زند. در نتیجه، جایگاه ابرقدرتی آمریکا و موقعیت دلار در اقتصادی جهانی نه تنها با عروج قدرتی چون چین به عنوان دومین اقتصاد جهان به چالش کشیده شده است بلکه آشوب در درون هیئت حاکمه آمریکا نیز گسترش یافته است.

ظهور حزب چای (تی پارتی) در آمریکا که بخشی پُر نفوذ در حزب جمهوری خواه است و جناح رقیب را تهدید به حل و فصل امور از «طریق جنگ داخلی» می‌کند از آثار این وضعیت است. هدف حزب چای ایجاد تغییرات جدی در شکل حاکمیت بورژوازی آمریکا و حتا تغییر قانون اساسی آن است. در واقع فشار ضرورت‌های اوضاعی که امپریالیسم آمریکا در آن گیر کرده، تضادها و شکاف‌های درون هیئت حاکمه آمریکا را از حالت متعارف خارج کرده و آن‌ها را تا آستانه‌ی صف‌آرایی خصمانه در مقابل هم پیش برده است بطوریکه تضادهای درونی تبدیل به نقطه ضعف و شکننده‌ی مهمی در وضعیت امپریالیسم آمریکا شده است. بخش بزرگی از این تضاد در عرصه‌ی ایدئولوژیک بازتاب می‌یابد زیرا حزب چای بطور جدی به دنبال ایجاد جامعه‌ای «ایمانی» یعنی ادغام دین در دولت است. هسته‌ی مرکزی حزب چای را مسیحیان فاشیست که در دوران بوش در ائتلاف با «نئوکان‌ها» به قدرت رسیدند تشکیل می‌دهد. حزب چای تنها حزب حاکم است که مدعی است درمان دردهای جامعه‌ی آمریکا فقط از طریق راه حل‌های «افراطی» ممکن است و حتا از واژه‌ی «بازسازی انقلابی» استفاده می‌کند. اعضای این حزب مسلح‌اند و ابائی ندارند از گفتن اینکه در صورت لزوم برای «بازسازی انقلابی» جامعه دست به اسلحه نیز خواهند برد. این حزب برای بسیج توده‌های مردم (از اقلات پائین سفیدها و حتا آفریقائی تباران و مهاجرین لاتین آمریکائی) همچون هیتلر از ادبیات پوپولیستی سود می‌جوید.

پیروزی آمریکا در «جنگ سرد» و تبدیل آن به یگانه ابرقدرت امپریالیستی جهان بهیچوجه مشابه پیروزی آن در جنگ جهانی دوم نبود. پیروزی در «جنگ سرد» در واقع آغاز سرایشب آن بود. نقشه «خاورمیانه بزرگ» و «جنگ علیه ترور» نه تنها آمریکا را تبدیل به ابرقدرت بی‌رقیب در جهان نکرد بلکه آن را تبدیل به امپریالیست مقروضی کرد که نقش پلیس بین‌المللی را با بیرحمی برای حفظ نظام جهانی سرمایه داری بازی می‌کند. آمریکا نه تنها نتوانست نظم جهانی نوینی را بر جای نظم جهانی قبل از فروپاشی شوروی بنشاند بلکه موقعیت بلامنازع آن مورد تردید و چالش قدرت‌های امپریالیستی دیگر و قدرت‌های جدید دیگر چون چین است.

۲ - آشوب بزرگ در غرب

امپریالیسم آمریکا در شرایطی به سرایشب تند افتاده است که قدرت امپریالیستی دیگری امکان جایگزینی آن را ندارد. هرچند قدرت‌های دیگر اقتدار آمریکا را به چالش می‌گیرند اما هیچ یک قادر نیستند آنطور که پس از جنگ جهانی دوم خود آمریکا جای امپراتوری ورشکسته و متزلزل بریتانیا را گرفت و با اقتدار جهان سرمایه داری را بازسازی و هدایت کرد چنین نقشی را ایفا کنند. تمام دولت‌های اتحادیه اروپا منجمله آلمان بر روی دریای قرض شناورند در حالیکه برای ممانعت از ورشکستگی آمریکا باید آستین‌ها را بالا بزنند زیرا نظام جهانی - بخصوص در بیست سال گذشته - آنچنان در هم تنیده شده است که سقوط اقتصادی آمریکا کل نظام اقتصادی جهان را تهدید می‌کند.

بحران مالی ۲۰۰۸ که با تزریق چند تریلیون دلار به نهادهای بانکی و مالی «آرام» شده بود یکبار دیگر در شکل عجز شماری از دولت‌های اروپایی در بازپرداخت بدهی‌های خود و نزدیک شدن قروض آمریکا به سقف حد نصاب تعیین شده توسط دولت سربلند کرد (به مقاله‌ی سایه‌ی سنگین بحران در همین شماره حقیقت رجوع کنید). هر دو واقعه، جهان سرمایه‌داری را تکان داد زیرا ثابت کرد که بحران نه تنها تخفیف نیافته بلکه هر لحظه می‌تواند در ابعادی عظیم‌تر منفجر شود.

تحویل طرح‌های ریاضت‌گشی به اسپانیا و یونان از سوی صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه اروپا تحت نام ضرورتی برای نجات وحدت مالی یورو (که بطور جدی به مخاطره افتاده است) زمین لرزه‌های اجتماعی بزرگی در اسپانیا و یونان به بار آورد

و مشروعیت دموکراسی‌های حاکم را به زیر سوال کشید.

شورش‌های ضد سرمایه‌داری در ابعاد جهانی

پس از خیزش‌های انقلابی در تونس و مصر و سرنگونی رژیم‌های به ظاهر با ثبات در این کشورها، پایتخت‌های اروپائی شاهد اعتراضات خیابانی جوانان و بیکاران و زنان علیه نظام ریاضت‌کشی سرمایه‌داری بودند. این جنبش‌ها در قلب اروپا همان اندازه «غیر منتظره» بودند که «بهار عربی». خیزش مردم کشورهای عرب که امروز گلوی رژیم چهل ساله‌ی سوریه را در دست می‌فشارند، منبع الهام بخش بزرگی برای جوانان اروپا و سایر نقاط جهان غرب بود. روز ۱۵ مه ۲۰۱۱ پس از صعود نجومی بیکاری در اسپانیا جنبش «خشم» جوانان که از جنبش میدان تحریر مصر الهام می‌گرفت میدان خورشید در مادرید را به اشغال درآورد. اعلام موضع و پیام‌های معناداری در اطراف میدان به اهتزاز درآمد: «بی‌خانمان- بی‌کار- بی‌آینده- و نترس»، «سیستم از کار افتاده - پیام از انقلاب اسپانیا». هم‌زمان جوانان آنارشیست در میدان باستیل پاریس در حمایت از «انقلاب اسپانیا» شعار «انقلاب اروپا» را به اهتزاز درآوردند. به فاصله‌ی کوتاهی پس از اسپانیا، جوانان و گروه‌های معترض در یونان در پاسخ به طرح‌های بیشرمانه‌ی ریاضت‌کشی که اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول به یونان تحمیل کرده‌اند میدان سینتاکما در آتن را به اشغال درآوردند. در میان جوانان و کارگران و دانشجویان اسپانیائی و یونانی بحث و مناظره‌ی داغی بر سر لزوم تغییرات بنیادین و امکان آن و چگونگی انجام آن به راه افتاده است. این واقعه بخصوص در اسپانیا مهم است زیرا تا پیش از آن بحث در مورد ساختار قدرت سیاسی در کشور از طرف احزاب راست و حتا چپ رسمی ممنوع بود. آنچه در میان جوانان اسپانیا قابل توجه است رد جسورانه‌ی این ایده است که گویا می‌توان تغییرات بنیادین در نظام موجود را بدون کسب قدرت سیاسی به روش انقلابی، بدست آورد.

لندن در روزهای آخر تابستان شاهد درگیری‌های گسترده‌ی میان جوانان محلات فقیر و پلیس بود (گزارش آن را در همین شماره حقیقت بخوانید). شورش محرومین در لندن به لحاظ ترکیب شرکت‌کنندگان با اسپانیا و یونان متفاوت بود. در اینجا نیز همان «بی‌کاران و بی‌آینده‌گان» بودند اما اغلب از مهاجرین آفریقائی و آسیائی که نسبت به «بی‌کاران و بی‌آینده‌گان» سفیدپوست اروپا در طبقات پائین‌تر نظام سرمایه‌داری زندگی می‌کنند و هرگز از «تنبیهات» غیراقتصادی نظام سرمایه‌داری در امان نیستند. هر چند در مادرید و آتن نیز جوانان از گاز اشک‌آور نیروهای سرکوب در امان نبودند اما در لندن ۳ هزار نفر متعاقب شورش جوانان علیه جنایات پلیس دستگیر و به زندان‌ها طولانی محکوم شدند - دو تن از آنان به ۴ سال زندان به اتهام «تشویق مردم به ارتکاب جرم»! در حالیکه مدت محکومیت برای جرائمی چون تجاوز و آدم‌زدی کمتر از این است. (به نقل از «جنگ طبقاتی عریان» از سرویس خبری جهانی برای فتح. ۲۲ اوت ۲۰۱۱)

اعتصاب غذای زندانیان یکی از مخوف‌ترین زندان‌های آمریکا (در خلیج پلیکان از ایالت کالیفرنیا) و بیوستن هزاران زندانی ۱۳ زندان دیگر را می‌توان یکی از نشانه‌های آغاز شورش‌های اجتماعی مهم در آمریکا دانست. زیرا وجود ۲,۳ میلیون نفر زندانی و چند میلیون تعلیقی و آزاد به قید ضمانت و خانواده‌های آنان یعنی چند ده میلیون نفر! بعلاوه وجود این تعداد زندانی بطور عینی یعنی ادامه‌ی بردگی سیاهان به شکلی دیگر که تاریخا در آمریکا سرچشمه‌ی بیداری و مقاومت اقشار مترقی و جوانان بوده است. مقاومت در مقابل سرکوب پلیسی تبدیل به جنبش اجتماعی مهمی شده است که نه فقط اقشار محروم گنوه‌های آمریکا بلکه اقشاری از روشنفکران و هنرمندان را نیز در بر می‌گیرد. پدیده‌ی دیگری که بخشی از نمای گسترش‌یابنده‌ی مقاومت جوانان علیه نظام است شکل‌گیری «فلش ماب»‌های** سیاسی و اجتماعی است. این پدیده‌ی جدیدی از اعتراضات جمعی است که بورژوازی را «زهره ترک» کرده است زیرا به آسانی می‌تواند تبدیل به شکلی از تدارک برای قیام سراسری علیه دولت‌ها شود.

توده‌ها بر می‌خیزند و دولت‌ها را به چالش می‌گیرند. ترس همراه با توهم در مورد «دموکراسی برای همه» فرو می‌ریزد. سرکوب پلیسی و خفقان، قوانین و دادگاه‌ها و زندان‌ها در تکاپویند تا از نظام سرمایه‌داری حفاظت کنند. بطور عینی واضح است

که اکثریت مردم جهان منجمله آنان که در «دل هیولا» زندگی می کنند هیچ آینده‌ای در این نظام ندارند.

۳ - آشوب بزرگ در نظام سرمایه‌داری عالیست اما جنبش کمونیستی کماکان به مویی بند است

اغلب جنبش‌های سیاسی و اعتراضی که امروز در نقاط مختلف جهان سر بلند می کنند اسیر دیدگاه سیاسی و ایدئولوژی طبقات میانی‌اند که مختصات آن ناباوری به امکان انقلاب از طریق سرنگونی انقلابی دولت‌های حاکم و باور به امکان دست یابی به برخی حقوق در چارچوبه‌ی نظام‌های حاکم است. این دیدگاه نه فقط توسط سخنگویان و نمایندگان فکری طبقات بورژوا و خرده بورژوا فرموله می شود بلکه نیروهای انقلابی شکست خورده نسل قبل نیز حامل همین دیدگاه سیاسی و ایدئولوژیک هستند.

هرچند خیزش‌های سیاسی در خاورمیانه (منجمله ایران) و جنبش‌های جوانان و جنبش‌های ضد سرمایه‌داری ریاضت کشی در اروپا دچار این معضل‌اند اما منافع عمیق مردم درگیر در این جنبش‌ها و خیزش‌ها در گرو سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار جامعه‌ی سوسیالیستی است. سرمایه‌داری برای چند میلیارد تن از مردم این جهان دهشتی روزمره است. این چند میلیارد پایه‌ی اجتماعی درک و جذب برنامه‌ی انقلاب سوسیالیستی با هدف استقرار کمونیسم در سراسر جهان‌اند و ده‌ها میلیون تن آنان بالقوه سربازان آگاه و استوار و جسور جنگ‌های انقلابی برای تحقق انقلاب‌های سوسیالیستی نوین‌اند. حتا اقلاری که تحت استثمار سرمایه‌داری نیستند و یا تحت استثمار شدید آن نیستند نیز علیه نظام سرمایه‌داری به پا می خیزند زیرا توسعه‌ی پُر هرج و مرج سرمایه‌داری موقعیت افشار غیرپرولتری را نیز بی‌ثبات و مخاطره‌آمیز می کند، محیط زیست را از میان می برد، روابط اجتماعی میان مردم را مملو از نژادپرستی، ستمگری ملی و جنسیتی و غیره می کند. حرکت سرمایه‌داری بطور عینی آلترناتیو دیگری را می طلبد و جز کمونیسم آلترناتیو دیگری نیست. همین حقیقت عینی پتانسیل جذب بسیاری از افراد افشار و طبقات غیرپرولتری به سوی اتحاد با برنامه‌ی انقلاب پرولتری را فراهم می کند. سوال اینجاست که این پتانسیل‌ها را چگونه باید متحقق کرد؟ و چه جریانی باید آن را متحقق کند؟

ضرورت به میدان آوردن آلترناتیو کمونیستی - تنها راه نجات اکثریت مردم جهان - با اضطراب خودنمایی می کند اما جنبش کمونیستی بین‌المللی نیز از زمان احیای سرمایه‌داری در چین (۱۹۷۶) وارد «دوران گذاری» شد که هم جاده‌ی نابودی در مقابلش است و هم جاده‌ی شکوفائی بی‌نظیرش. این دوران گذار با افت و خیز در جریان است اما هنوز از پیچی که باید گذر کند و سمت روشنی را بگیرد عبور نکرده است. هنوز نقطه عطف ضروری را از سر نگذرانده است. این آن جنبه‌ی منفی در اوضاع عینی است زیرا وضع جنبش کمونیستی را نیز باید بخشی از اوضاع عینی محسوب کرد. بورژوازی بین‌المللی در گرداب مشکلات جدی دست و پا می زند اما ضعف و عقب مانده‌گی جنبش کمونیستی - به لحاظ تئوریک و عملی - و فقدان جنبش‌های کمونیستی انقلابی در اکثر کشورهای جهان عامل مساعدی برای بورژوازی بین‌المللی و عامل منفی برای اکثریت مردم تحت ستم و استثمار جهان است.

نیروهای این جنبش بسیار کم و تئوری‌های رایج در این جنبش ابزار درست و دقیق برای تحلیل و ارزیابی از اوضاع و ترسیم راه پیشروی انقلابی به سوی انقلاب‌های سوسیالیستی نیستند. همانطور که در مقاله‌ی «کمونیسم بر سر دوراهی: شکوفائی یا پژمردگی» گفتیم: «جنبش کمونیستی بین‌المللی در موقعیت خطیر و دشواری قرار گرفته است. ... جنبش کمونیستی صرفاً به جنبش مقاومت بدل شده و به جای ارتقاء جنبش‌های مقاومت مردمی به یک جنبش انقلابی برای سرنگونی دولت‌ها و استقرار جوامع رهائی‌بخش نوین، خود تبدیل به یک جنبش مقاومت دیگر شده است. ... دیگر صحبتی از افق پیروزی بر دولت‌های ارتجاعی و کسب قدرت سیاسی برای تغییر نظام اجتماعی نیست. اکنون با اوضاعی روبرو هستیم که جنبش‌های انقلابی و انقلاب‌ها با هزار زحمت، تلاش و سختی آغاز می شوند، اگر سرکوب نشوند در نیمه راه متوقف شده و به کسب خرده ریزهایی از نظام سرمایه‌داری راضی می شوند. ...» (حقیقت شماره ۴۹)

همین موقعیت مانع از آن می شود که جریانات و احزاب موسوم به احزاب کمونیست (که اغلب کمونیست نیستند) بتوانند در جنبش‌های اعتراضی گسترش‌یابنده دخالتگری کرده و راهی انقلابی در مقابل این جنبش‌ها بگذارند و پتانسیل حقیقی اردوی هیچ

بودگان جهان را متحقق کنند.

در مقابل اوضاع و وظایف حزب ما چیست؟

یکی از مهمترین وظایف ما و همه‌ی کمونیست‌هایی که این معضل را تشخیص می‌دهند آن است که بطور اضطراری به این وضعیت خاتمه دهند. ابتدائی‌ترین گام در این راه ترویج و فراگیر کردن تئوری‌های کمونیستی سنتز نوین است که باب آواکیان (صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا) موفق شده، از طریق جعبندی از تجارب دولت‌های سوسیالیستی (دولت‌های دیکتاتوری پرولتاریا) در شوروی و بخصوص چین سوسیالیستی، فراهم آورد و پروژه‌ی انقلاب کمونیستی را روشن‌تر، معتبرتر و صحیح‌تر از هر زمان ارائه دهد. بدون الگویی که سنتز نوین از جامعه‌ی سوسیالیستی آینده و معضلات رسیدن به آن، راه حل آن‌ها و ادامه‌ی راه برای استقرار نظام کمونیستی به جای نظام سرمایه‌داری در جهان ارائه می‌دهد ما قادر به نوسازی جنبش کمونیستی و تبدیل آن به قطبی قدرتمند در میان ده‌ها میلیون نفر از مردم تحت ستم و استثمار جهان که برخاسته‌اند و با اضطرار بر دروازه‌های سرمایه‌داری می‌کوبند تا برج و باروی آن را به پائین کشند، نخواهیم شد.

تدارک و هدایت انقلاب در ایران وظیفه‌ی مرکزی ماست. با در دست داشتن سلاح سنتز نوین باید از طریق تبلیغ و ترویج و کارزارهای مبارزاتی، کمونیسم انقلابی و هدف انقلاب سوسیالیستی و استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا را تبدیل به قطب با نفوذی در میان تمامی اقشار و طبقاتی که پا به میدان مبارزه گذاشته‌اند بخصوص در میان جوانان و زنان و اقشار پرولتری جامعه کنیم و در خدمت به تسریع اوضاع انقلابی جنبش‌های سیاسی انقلابی به راه اندازیم. باید از بحران‌های مکرری که سر بلند می‌کنند استفاده کرده و در هر موج بخشی از مردم را آگاه و سازماندهی کنیم. بطور خلاصه، وظیفه‌ی امروز ما تسریع فرآیندی است که میلیون‌ها تن از کارگران، زنان و جوانان، معلمان و پرستاران، زحمتکشان شهر و روستا انقلابی شوند. منظورمان از انقلابی شدن این است که نه تنها خواهان برچیدن نظام سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی و اجتماعی حاکم باشند بلکه خود نیز در این فرآیند دگرگون شده و به قول مارکس شایسته‌ی حکومت کردن شوند. این فرآیند نه تنها مستلزم جنگ علیه حاکمان است بلکه شامل مبارزه علیه افکار بورژوائی غالب در میان توده‌های مردم نیز هست.

حزب ما با وجود نیروی اندکی که دارد باید با خلاقیت و ابتکار عمل و با استفاده از کلیه‌ی ابزارهای که در دسترس دارد و با کمک متحدینش این وظیفه را بطور منظم اما با تعجیل پیش برد. باید با فعالیت خستگی‌ناپذیر اقشار فزاینده‌ای از توده‌های طبقات پرولتری و زحمتکش جامعه را در پیوند با اقشار دیگر تبدیل به لشگری انقلابی کنیم تا بتوانیم در شرایط ضعف و درماندگی فزاینده‌ی مرتجعین حاکم در ایران و امپریالیست‌ها این لشگر انقلابی را برای درهم شکستن دستگاه دولت و کسب قدرت سیاسی و استقرار جامعه نوین رهبری کنیم.

*توفان کامل: Perfect storm

این واژه برای توصیف واقعه یا وضعیت وخیمی به کار می‌رود که در نتیجه گردهمانی استثنائی چندین شرط متفاوت اما مرتبط به کارکرد یک سیستم بوجود می‌آید. این واژه برای اولین بار برای توفانی که در سال ۱۹۹۷ در آمریکا رخ داد استفاده شد: تلاقی چندین عامل مربوط به هوا که ترکیب شده و «توفان کامل» بوجود آورد. مثلاً هوای گرم برخاسته از یک سیستم هوایی با فشار پائین از یک سو و از سوی دیگر وزیدن هوای خنک و خشک تولید شده توسط سیستم فشار بالا و دیگری رطوبت فراهم شده توسط گردباد گریس.

*فلش ماب Flash Mob

عده‌ی زیادی با شبکه بندی از طریق تلفن و اینترنت به ناگهان و همزمان در نقاط پرتردد شهرها حضور یافته و دست به عمل اعتراضی می‌زنند.